

حاشیه ای بر پرسشها و پاسخ های ماه ژوئن اعلیحضرت

امیر فیض-حقوقدان

در پرسشها و پاسخهای ماه ژوئن که بوسیله جاوید ایران باتشکر برایم ارسال شده است مواردی است که نیاز به توضیح و تکمیل دارد.

پرسش مطروحه از اعلیحضرت چنین است:

آیاسکولاریسم که سرچشمه آن در غرب است رامیتوان در جامعه سنتی ایران بکار گرفت؟

پاسخ اعلیحضرت چنین است:

«سکولاریسم که معرف جدائی دین از حکومت است از ابتدای پادشاهی خاندان پهلوی در ایران پا گرفت ...»

توضیح تاریخی و حقوقی

همانطور که استحضار دارید تدوین قانون اساسی مشروطیت ایران یک قانون اساسی دینی است مقصود از دینی بودن قانون اساسی این است که وضع قوانین باید تابع قوانین اسلامی باشد و برای اجرای این امر، واضعین قانون موظف به تبعیت از نظریه عده ای از حقوقدانان دینی شده اند تا قانونی بدون تائید آن حقوقدانان بتصویب نرسد، چنانکه این ضابطه در باصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی هم رعایت شده است.

در قانون اساسی مشروطه (متمم) اصل دوم تنها اصل زیربنایی است که قانون اساسی مشروطه را بصورت قانون اساسی دینی در آورده است که بجای حقوقدانان دینی از ۵ نفر از مجتهدین نام برده شده که توسط مجلس از بین یک گروه ۲۰ نفری که مراجع تقلید به مجلس معرفی میکنند انتخاب میشوند. این اصل در زمان سلطنت رضاشاه کبیر متوقف الاجرا نشد که بتوان گفت «جدائی دین از حکومت از ابتدای پادشاهی خاندان پهلوی در ایران پا گرفت» زیرا اثر حقوقی این برداشت نادرست، توجه شکستن و ممانعت از اجرای اصول قانون اساسی توسط شاهان پهلوی خاصه رضاشاه کبیر است و بهیچوجه این ادعا و بیان درست نیست و تالی فاسد آن بر کسی پوشیده نیست و رضاشاه نه تنها کوچکترین دخالتی در عدم اجرای اصل دوم متمم و جدائی دین از حکومت نداشت بلکه بسیاری از اصول متمم قانون اساسی که تازمان سلطنت او فقط عنوان قانونی داشت ولی ممکن الاجرا نبود در مسیر اجرا قرار داد.

این تحریر قصدی ندارد که اصولی از قانون اساسی و متمم آن که در زمان رضاشاه کبیر برای اولین بار در مسیر اجرا قرار گرفت احصاء کند، فکر میکنم یک اشاره به موضوعی که برای بسیاری ممکن است آشناتر باشد کافی است.

قانون اساسی مشروطیت در باب حقوق فردی، طرد **قاعده بردگی** است ولی در ایران با آنکه در زمان ناصرالدین شاه، ایران در اثر فشار بین المللی بتبعیت از اعلامیه جهانی حقوق بشر به الغای بردگی تن داد معهدا؛

همچنان شیوه برده داری که جواز مشروعیت و حلیت آنرا اسلام داده بود کماکان جاری بود و حقوق و آزادی انسان ها که در متمم قانون اساسی ثبت و ضبط بود ممکن الاجرا نبود. عملا از زمان مشروطیت برده داری در موقعیت اجرایی سابق خود قرار داشت و رضاشاه بود که بادتورقاعط برده داری و غلام و کنیز را ممنوع ساخت یعنی بخشی از اصول متمم قانون اساسی را پس از ۱۹ سال از قوه به فعل در آورد.

برگردیم به موضوع سکولار

نخست این اشاره لازم است که اصل دوم متمم یک زیاده خواهی آخوندهای مشروطیت خواه نبود بلکه یک روال تاریخی و سنتی بود که از بدو تحمیل اسلام به ایرانیان مورد رعایت جدی قرار داشت.

ملکم که قبل از دادتسنن به ایران آمده بود در کتابش نوشته است <از قدیم حکم پادشاه قانون بوده است هیچ چیز مانع اجرای حکم شاه نمیشود جز اصول شریعت> سلاطین عموماً تصمیمات راموکول بنظر مجتهدین وقت و تطبیق آن با اصول شریعت میکردند و این رویه بخصوص در دوران صفویه و قاجار کاملاً معمول بوده است (قابل تطبیق با اصل دوم متمم مبنی بر نظارت روحانیون در قانونگذاری)

موضوع سکولاریسم چیز تازه ای نیست. در جریان مبارزات مشروطه خواهان هم وجود داشته است.

از باب نمونه یکی از دست اندرکاران مشروطیت که در دوره اول هم بنمایندگی مجلس رسید گفته بود <غرض از تاسیس مجلس قانونگذاری این است که ما امر معاش خود را اول تنظیم کنیم و بعد امر معاد را>

دیگری از مشروطه خواهان گفته بود <این مجلس مقنن قوانین است بعلاوه این قوانین که در این مجلس گذارده میشود در همه دنیامثل زنجیر بهم پیوسته است و به اقتضای زمان تغییر میکند>

یکی دیگر از مشروطه خواهان در مقابل ادعای آخوندی که گفته بود قانون اساسی مآقران است گفته او را چنین اصلاح کرد <قران اساس دین ماست ولی قانون اساسی اصول حکومت و حدود دولت و حقوق افراد را تعیین میکند>

جادار از این شهودی که ارائه شد این برداشت هم بشود که در همان سالها مسئله جدائی دین از حکومت و مفهوم اجرایی آن و همچنین واژه سکولار معلوم و آشنای مشروطه خواهان بوده است (تاریخ اجتماعی)

ولی ملاحظه کردید که باچه ظرافت و دقت و سیاستی مسئله را مطرح کرده اند که سخنی از دین در میان نباشد. بفرمائید و بنشین و بتمرکک معنای نزدیک بهم دارد ولی بکار بردن بفرمائید طرف رانرم و ملایم میکند و بتمرکک او را به مقاومت حتی در مقابل حرف اساسی هم تحریک میکند. مقصودم این است که بیان مقاصد سیاسی باید با سیاست همراه باشد در جامعه ای که ۶ میلیون نوزاد نام محمد را گرفته اند و سی سال است که گرفتار تبعیضات تبلیغاتی آخوندهای شیعه است در جامعه ای که ۴۰۰ هزار بله ۴۰۰ هزار آخوند تحت عنوان نماینده ولی فقیه و معاون و دفتر و دستک در تمام دوائر دولتی و خصوصی و نظامی و اطلاعاتی و سیاسی و آموزش و پرورش و دهات و روستاها و کارخانجات حضور تبلیغاتی دارند یک شخصیت سیاسی اگر قصدش بیان اهداف مترقیانه خودش باشد معمولاً به زبان مردم و با احتیاط از سوء تعبیر و اتهامات سنگین دینی صحبت میکند، زیرا عادت مردم ماینطوری است که به متهم به بی دینی و یا کژدینی نزدیک نمیشوند و اگر آن شخصیت سیاسی قصد نجات کشورش و رهائی مردم از باورهای نادرست و منحط را داشته باشد مرکز قدرت حاکم را نشانه میگیرد.

زیرا تا مرکز قدرت حاکم هست حرف و نصیحت اساسی و آزادیخواهی تاچه رسد به سکولار که در اسلام معنایی جز ارتداد و بی دینی ندارد نمیتواند جانی و مقامی از توجه عمومی و یاجذب آنها فراهم سازد.

باری اصل دوم متمم یعنی اصلی که دینی بودن قانون اساسی را رسمیت داده بود فقط یک دوره از دوران قانونگذاری اجرا شد و از دوره دوم اجرای آن متوقف گردید و در این توقف نه خواست شاه و نه مردم و نه مشروطه خواهان و نه مجلس نقشی نداشتند. علت توقف هم همانطور که تاریخ مشروطیت صریح و روشن بیان کرده خودداری آخوندها از انتخاب ۲۰ روحانی بود که متمم قانون اساسی بعهد آنها گذاشته بود و از آن تاریخ که حدود ۲۰ سال تاسلطنت رضاشاه کبیر فاصله است هیچگاه حتی یکی از مراجع تقلید خواستار اجرای اصل دوم نشد و آن اصل تا زمان شورش سال ۵۷ بدون اینکه نسخ بشود همچنان بعلت عدم امکان اجرا به مرحله اجرا در نیامد.

دکتر مصطفی رحیمی در کتاب قانون اساسی خود در این باره اینطور نوشته است:

«بعنوان مقدمه باید گفت در هر کشوری قوانینی هستند که بنابه مقتضای وضع میشوند و بعد بر اثر عدم امکان اجرای مرحله اجرا درنمیاید و رفته رفته بی آنکه نسخ شود در شمار قوانین متروک درمیاید» (صفحه ۱۱۳)

بنابراین اصل دوم متمم که تدوین قانون اساسی رادینی میساخت بصورت یک قانون متروکه در آن قانون باقی ماند.

اینکه چرا در اصلاحات متمم، اصل دوم حذف نشد دلیلش این ست که در ذیل همان اصل دوم نوشته شده که اصل مزبور تظاهرات حضرت حجت عصر تغییر ناپذیر خواهد بود و احترام به قانون اساسی اجازه حذف آنرا نمیداد. این اشاره هم همین جا ممکن است لازم باشد که در اصل الحاقی به متمم قانون اساسی در مورد تجدید نظر و اصلاح اصولی از قانون اساسی بالصرحه قید شده است که تصمیمات مجلس موسسان نمیتواند مغایر با اصول مربوط بدین اسلام و یا احکام و اصول سلطنت گردد و این اصول غیر قابل تغییراند.

بنابراین کیفیت اجرائی قانون اساسی مشروطیت و متمم آن سکولار بوده است، چنانکه هیچیک از قوانین مصوبه در دوران سلطنت شاهان پهلوی باممنوعیت و تضاد با قوانین اسلامی مواجه نبوده است و سکولاریسم به معنای جدائی دین از حکومت رامیتوان دقیقاً در تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت یافت لذا بازگشت به تداوم اجرائی قانون اساسی و متمم آن در بردارنده روال سکولاریسم هم هست بدون آنکه حساسیت مردم ایران رابه واژه سکولار که بسیار ناشناخته و بیشتر باتوهم بی دینی همراه است برانگیخته شود.

مردم ایران در دوران تداوم قانون اساسی هم قوانین مترقی و آزاد از قیودات اسلامی راداشتند و هم آزادی در دین و رعایت مناسک را بنابراین اقتضای سیاست و درایت در این است که آنقدر اصرار در بر کار بردن واژه سکولار نداشته باشیم ما که پشتوانه آشنای مردم یعنی تداوم اجرائی قانون اساسی راداریم چه نیازی به انداختن واژه سکولار به باور مردم است اگر سکولار رابرای ایران و مردم ایران میخوایم باید با سیاست و درایت و رعایت احساسات مردم عمل کنیم، اگر بگوئیم اکثریت مردم بازگشت به دوران گذشته یعنی دوران تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت رامیخواهند سخنی بگزارف نگفته ایم ولی اینکه گفته میشود اکثریت مردم خواهان سکولار هستند گزارف و نظری است.

عبارت «مردم بازگشت به دوران قانون اساسی مشروطه رامیخواهند» اقتباس از بیانات اعلیحضرت در سالهای ۶۰ و ۶۱ است.

پرسی دیگر

چگونه میشود در طرفداران نظام نفوذ کرد و آنها رابه سقف پیوستن به مردم تشویق کرد؟

پاسخ اعلیحضرت شنیدنی است

«تازمانی که یک بدیل سازمان یافته در مقابل این رژیم راحساس نکنند مسلماً از رژیم دور نخواهند شد تنها در صورتی از رژیم جدا خواهند شد که بدیل قابل اطمینانی در دسترس داشته باشند»

این برای اولین بار است که اعلیحضرت به لزوم وجود بدیلی در مقابل جمهوری اسلامی اشاره فصلی میفرمایند به جرات میتوان گفت که ۳۰ سال است که لزوم وجود تشکیلات سیاسی با استفاده از هویت نهادی سلطنت در چارچوب قانون اساسی و سنت مشروطیت باستحضار ایشان رسیده است و هیچگاه کوچکترین اعتنایی به آنچه قانون و سنت ایرانی

در انتظار آن است نفرمودند و در مقابل اصرار ایرانیان داخل کشور (گفتگوی تلفنی با ایرانیان داخل کشور بر نامه رادیو صدای ایران) این پاسخ تاریخی را فرمودند «بروید بخوانید که دیگران کشورشان را چگونه نجات دادند شما هم همان کار را بکنید» و یالگوی آفریقای جنوبی و لهستان را یادآور شدند و حتی در همین مصاحبه های سال جاری صحبت از دموکراسی و سکولاریسم را کافی برای پیوستن پاسداران به ما باطمینان وعده داده اند.

مطلبی را که اعلیحضرت درباره جذب افراد رژیم به ما فرمودند حدود ۱۵۰ سال قبل بنجامین اولین سفیر اعزامی آمریکا به ایران درباره روحیه ایرانیان اینطور نوشت «ایرانی ها به ستاره ای که از دور نمایان میشود به خورشیدی که دارد غروب میکند ترجیح میدهند و همواره مترصد ارزیابی قدرتها هستند تا آنکه قوی تر است جذب آن بشوند»

این خاصیت طبیعی انسان هاست که جذب قدرت میشوند استاد همانی بیتی دارد که میگوید:

تا طفلک نبیند سیبی در دست پیاز گندیده راندهد از دست

همین مدحی > اگر در خارج از کشور با سازمانی استوار و محکم روبرو میشد راه بازگشت به ایران را برنمیگزید وقتی مدحی سیبی ندید همان پیاز گندیده جمهوری اسلامی را بهتر از هیچی گرفت.

درباره لزوم داشتن تشکیلات به پشتوانه مشروعیت سلطنت هر چه لازم و حق و قانونی و سنتی بوده گفته و خاصه بعرض هم رسیده و تکرار آن ها چه سودی دارد برای ایشان که میدانند ولی عمل نمیکند و یا نمیگذارند که عمل کنند.

ولی پرسش اصلی این است که در مقابل قدرت جمهوری اسلامی چه کسی میتواند مرکزیت قدرت متقابل و بقول اعلیحضرت <بدیل> را بوجود آورد؟؟ فرهنگ ما ایرانیان میگوید شاه یا آخوند اعظم شانه خالی کردن اعلیحضرت از این تکلیف ادامه حکومت جباران و ناامیدی مردم به قدرت سنتی سلطنت است که بگواهی تاریخ همواره قطب امید آنها بوده است.

این خفت را چگونه میتوان بیان کرد که برای اپوزیسیون مدحی دولت موقت تشکیل بدهد! نه اعلیحضرت که قانون و سنت مشروطیت و انتظار عامه انجام تشکیل دولت موقت را برعهده ایشان گذاشته است .

پرسش دیگر

پرسش شده است که دلیل عدم همکاری اعلیحضرت با سازمان نظامی و سیاسی عقاب چیست؟

پاسخ اعلیحضرت تامل پذیر است؛

میفرمایند:

«من همیشه مشوق همه نیروهای سیاسی آزادیخواه بوده هستم - مواضع من دفاع از یک روش مبارزاتی که بر مبنای پرهیز از خشونت و نافرمانی مدنی باشد بوده هست و مشوق تمام سازمان هایی که با کاربرد این روش و در همکاری یکدیگر اقدام میکنند هستم، در این راستا من از جزئیات استراتژی یا تاکتیک این سازمان اطلاعی ندارم و به همین دلیل موضع مشخصی نمیتوانم اتخاذ نمایم»

شرط اعلیحضرت برای مشوق سازمان ها در مبارزه علیه جمهوری اسلامی غیرممکن و بسیار تامل ساز است.

شرط اعلیحضرت برای تشویق مبارزین متشکل از دوش شرط توام است اول اینکه سازمان روش مبارزه پرهیز از خشونت و نافرمانی مدنی را دنبال کند و دوم که بسیار مهم و غیرممکن است این است که سازمان با همکاری سازمان های دیگر اقدام کند.

شرط دوم که از شرط اول جداشدنی نیست و درحقیقت هر دو شرط، یک شرط برای تشویق سازمان از طرف اعلیحضرت معرفی شده است ممکن الاجرا نیست کما اینکه شخص اعلیحضرت بارها به عدم موفقیت در ایجاد همبستگی بین سازمان ها و نیروهای خارج از کشور اظهار تاسف فرموده اند، بنابراین شرط مقرر مانع کاملی است که سازمانی بتواند علیرغم رعایت روش پرهیز از مبارزه خشونت مورد تشویق اعلیحضرت قرارگیرد، شرط مزبور حتی از نظر تکنیکی هم ناموجه است زیرا امنیت مبارزه ایرانیان آنهم در شرائط نفوذی جمهوری اسلامی اجازه نمیدهد که استراتژی و تاکتیک مبارزه سازمان، با سازمان های دیگر در میان گذاشته شود.

بهبانه نافرمانی مدنی نباید پایه استواری برای مبارزه بحساب بیاید استراتژی مبارزه ممکن است نافرمانی مدنی و بدور از خشونت باشد ولی هنگامیکه حکومت دست به خشونت میزند نمیتوان دفاع نکرد.

شخص اعلیحضرت هم در همان سالهای نخست که تز نافرمانی مدنی زانیده شد فرمودند «اگر رژیم دست به کشتار زد ما هم عمل متقابل میکنیم ولی بگذارید که آنها اول شروع کنند» نافرمانی مدنی و مبارزه بدور از خشونت عنوانی است برای حمایت جهانی از مبارزه ولی نمیتوان آنرا چارچوبی غیرقابل تغییر برای ساقط کردن رژیم جمهوری اسلامی گرفت، مبارزه بتناسب موقعیت و اقدامات متقابل حکومت شکل اجرایی و یاتغییر شکل میگیرد نمیشود یک فورمول ثابت برای آن وضع کرد.

باری شرائط توامی را که اعلیحضرت برای تشویق سازمان ها در راستای مبارزه با جمهوری اسلامی قائل شده اند هیچ مبارزه و مبارزی شامل تشویق ایشان نخواهد شد.

دلیل اعلیحضرت به اینکه چون ایشان از جزئیات استراتژی و تاکتیک سازمان نظامی و سیاسی عقاب اطلاعی ندارند نمیتوانند موضع مشخصی اتخاذ نمایم دلیل موجهی به نظر نمیرسد.

زیرا انتظار افراد از اطلاع جزئیات استراتژی و تاکتیک یک سازمان مبارزاتی در رابطه بامقام و موقعیت آن شخص است اگر آن شخص منتظر، یک شخص عادی است که چنین انتظاری توقع زیادی است و اگر آن شخصیت در مقام و موقعیتی است که دانستن آن اطلاعات حق اوست و وظیفه اوست که بهر طریق از استراتژی و تاکتیک و ظرفیت سازمان مطلع شود زیرا که صاحب حق است که باید به حق جامعیت بدهد در کلامی دیگر:

اگر مبارزه دارای رهبری و ارکان و نظام تشکیلاتی بود البته که مبارزین تحت فرمان رهبری عمل میکردند ولی درحالیکه مبارزه فاقد رهبری و نظم تشکیلاتی است و اعلیحضرت هم به ایرانیان توصیه و اجازه داده اند که خودشان راه مبارزه را انتخاب کنند تصور میکنم که امساک تشویق مبارزین بی مهری است.